

صبح اساطیر

بی تو هوای خانه نفس گیر می شود
آئینه هم به رسم خودش پیر می شود
چشم تو را که دور ببیند ز هر طرف
سیل سیاه فتنه سرازیر می شود
در آتش بدون تو بودن چه تند و تلخ
ته مانده های حوصله تبخیر می شود
کابوس های وحشت دوران کودکی
کم کم به رنگ توطئه تعبیر می شود
لبخند تو که می وزد از پشت کاج پیر
شامم به رنگ صبح اساطیر می شود
امشب شمردنی ست نفس های من بیا
فردا برای زنده شدن دیر می شود
یک بار دیگر از طرف شب طلوع کن
هستی به پیش پای تو تکثیر می شود